
رابطه سبک های فرزند پروری با بزهکاری در نوجوانان

نرگس فدایی

دانشجوی کارشناسی ارشد روانشناسی عمومی دانشگاه آزاد اسلامی

چکیده

دوران نوجوانی، مرحله‌ای گذار و سرشار از دگرگونی‌های بنیادین است که با افزایش چشمگیر آسیب‌پذیری در برابر رفتارهای پرخطر و گرایش به بزهکاری همراه است. در این میان، نهاد خانواده به عنوان اولین و تأثیرگذارترین محیط اجتماعی، و به‌ویژه سبک‌های فرزندپروری که والدین به کار می‌گیرند، نقشی محوری و تعیین‌کننده در شکل‌دهی به سرنوشت نوجوانان، چه در جهت پیشگیری از انحرافات و چه در جهت تسهیل آن‌ها، ایفا می‌کنند. این مقاله مروری با هدف واکاوی عمیق و تحلیلی رابطه میان سبک‌های فرزندپروری و پدیده بزهکاری در میان نوجوانان، و با تمرکز ویژه بر پیامدهای رفتاری مترتب بر هر یک از این سبک‌های تربیتی، به بررسی جامع مطالعات داخلی و خارجی پرداخته است. روش تحقیق حاضر، «مرور روایتی (Narrative Review)» است که با استناد به یافته‌های پژوهش‌های پیشین، تصویری منسجم و جامع از وضعیت موجود ارائه می‌دهد.

یافته‌های حاصل از تحلیل مطالعات، هم‌راستا با یکدیگر، نشان می‌دهند که سبک فرزندپروری مقتدرانه، که با ویژگی‌هایی چون تقویت خودکنترلی، نظارت فعال و سازنده والدین، و برقراری روابط عاطفی عمیق و مثبت میان والدین و فرزندان شناخته می‌شود، به عنوان سپری محافظتی در برابر گرایش نوجوانان به بزهکاری عمل می‌کند. در مقابل، سبک فرزندپروری مستبدانه، از طریق برانگیختن و تشدید پرخاشگری در نوجوانان، و سبک فرزندپروری سهل‌گیرانه، که مشخصه اصلی آن فقدان نظارت کافی و عدم تعیین چارچوب‌های رفتاری روشن است، به طور قابل ملاحظه‌ای زمینه را برای بروز انحرافات رفتاری و ارتکاب بزهکاری مساعد می‌سازند. بر این اساس، نتایج این مقاله بر ضرورت حیاتی آموزش و توانمندسازی والدین در جهت اتخاذ و به‌کارگیری مؤثر سبک‌های فرزندپروری کارآمد، به عنوان راهبردی اساسی و پایدار در راستای کاهش و پیشگیری از پدیده بزهکاری نوجوانان، تأکید می‌ورزد.

کلیدواژگان: سبک‌های فرزندپروری، بزهکاری نوجوانان، عوامل خانوادگی، روابط والد-فرزند، پیامدهای سبک فرزندپروری

مقدمه

نوجوانی دوره‌ای از رشد است که معمولاً بازه سنی ۱۲ تا ۱۸ سالگی را دربرمی‌گیرد (ریگی کوته و همکاران، ۱۳۹۹). در این دوره، بسیاری از تصمیم‌گیری‌ها مشابه بزرگسالان انجام می‌شود، اما این تصمیم‌ها اغلب ناپایدار بوده و در برخی موارد می‌تواند به رفتارهای ناکارآمد و حتی خطرناک منجر شود. تغییرات سیستم عصبی-هورمونی در این مرحله،

(Jones et al, ۲۰۲۲).

زیربنای دگرگونی‌های عاطفی و اجتماعی نوجوانان است و آنان را در معرض آسیب‌هایی همچون مشکلات رفتاری، از جمله بزهکاری، قرار می‌دهد (مرادی کلارده و بشرپور، ۱۴۰۱)

بزهکاری در معنای لغوی به ترک انجام وظیفه قانونی یا ارتکاب عملی اطلاق می‌شود که الزاماً عنوان مجرمانه ندارد؛ با این حال، این اصطلاح غالباً به عنوان معادل جرم، به‌ویژه در ارتباط با رفتارهای خلاف قانون کودکان و نوجوانان، به کار می‌رود. از دیدگاه جرم‌شناسان، هر فعل یا ترک فعلی که برای اکثریت افراد جامعه خطرناک تلقی شود، بزه نامیده می‌شود. بر این اساس، بزهکاری کودکان و نوجوانان شامل تمامی خطاهای عمومی است که توسط افراد ۱۲ تا ۲۰ ساله ارتکاب می‌یابد (لطفی، ۱۴۰۱)

از منظر شناختی و فرهنگی، عملی که در زمان، مکان یا فرهنگی خاص بزه تلقی می‌شود، ممکن است در بافتی دیگر مجاز یا مشروع باشد. با این حال، ارتکاب برخی اعمال نظیر سرقت، قتل، مصرف مواد، تجاوز جنسی و حملات تعرض‌آمیز در تمامی گروه‌های سنی جرم محسوب می‌شود. در مقابل، رفتارهایی مانند فرار از مدرسه، فرار از منزل یا مصرف سیگار عمدتاً در دوران نوجوانی به عنوان بزه‌های ویژه یا موقعیتی تلقی می‌شوند. شواهد نشان می‌دهد که میزان بزهکاری با افزایش سن تغییر می‌کند و این تغییرات میان دختران و پسران متفاوت است؛ هرچند در سال‌های اخیر فاصله جنسیتی کاهش یافته، اما همچنان پسران سهم بیشتری از بزهکاران را به خود اختصاص می‌دهند (احدی و جمهری، ۱۴۰۰)

عوامل بزهکاری در نوجوانان**عوامل شخصیتی و روابط والدین و فرزند**

پژوهش‌های انجام‌شده نشان می‌دهد که حتی در محلات با سطح بالای محرومیت اقتصادی، تمامی نوجوانان به رفتارهای بزهکارانه گرایش پیدا نمی‌کنند. برخی نوجوانان با وجود قرار گرفتن در شرایط محیطی، اجتماعی و قومی مشابه، مرتکب رفتارهای بزهکارانه می‌شوند، در حالی که گروهی دیگر مسیر متفاوتی را طی می‌کنند. این تفاوت‌ها موجب شده است که پژوهشگران در مطالعات مقایسه‌ای، نوجوانان بزهکار و غیر بزهکار با زمینه‌های مشابه را از نظر ویژگی‌های شخصیتی و کیفیت روابط والد-فرزند در مراحل مختلف رشد مورد بررسی قرار دهند.

یافته‌ها نشان می‌دهد نوجوانانی که رفتار بزهکارانه مکرر دارند، در آزمون‌های هوشی به طور متوسط نمرات پایین‌تری کسب می‌کنند و شیوع کم‌توانی ذهنی در میان آنان اندکی بالاتر از جمعیت عمومی است. با این حال، اکثر نوجوانان بزهکار از بهره

هوشی در دامنه طبیعی برخوردارند و شواهد حاکی از آن است که پایین بودن هوش به تنهایی تبیین کننده بزهکاری نیست. مطالعات فرزندخواندگی نیز نشان داده است که احتمال بروز رفتارهای بزهکارانه در این گروه بیشتر با سابقه رفتاری والدین تنی مرتبط است تا شیوه های تربیتی والدین سرپرست. این یافته ها نقش آمادگی های زیستی و زمینه های ژنتیکی را، به ویژه از طریق ویژگی هایی مانند تکانشگری و نقص در بازداری رفتاری، مطرح می کند. با این حال، این آمادگی ها در تعامل با کیفیت روابط خانوادگی، سبک های فرزندپروری، نظارت والدینی و شبکه همسالان معنا پیدا می کنند و به تنهایی تعیین کننده نیستند.

از نظر ویژگی های شخصیتی، نوجوانان بزهکار در مقایسه با همتایان غیر بزهکار خود، جسورتر، خطرپذیرتر و نسبت به مراجع قدرت بی اعتنا تر توصیف شده اند. آنان معمولاً انگیزه پیشرفت تحصیلی پایین تری دارند، سطوح بالاتری از خشم و بدگمانی را تجربه می کنند و در کنترل تکانه های خود با دشواری بیشتری مواجه اند. ضعف در همدلی، استدلال اخلاقی و مهارت های حل مسئله بین فردی نیز در این گروه گزارش شده است. بسیاری از این ویژگی ها کارکردی دفاعی دارند و می توانند بازتابی از احساس طردشدگی عاطفی، ناکارآمدی ادراک شده و نیاز به کسب هویت و قدرت باشند.

مطالعات طولی نشان داده اند که تلاش برای جبران عزت نفس پایین یا هویت نامنسجم می تواند نوجوان را به سمت رفتارهای پرخطر سوق دهد. با این حال، در تبیین رابطه عزت نفس و بزهکاری اتفاق نظر کامل وجود ندارد. برخی پژوهش ها بزهکاری را راهبردی برای حفظ یا افزایش عزت نفس تلقی کرده اند، در حالی که شواهد دیگر نشان می دهد بسیاری از نوجوانان بزهکار دارای خودپنداره منفی هستند و خود را افرادی نامطلوب ارزیابی می کنند. تفاوت های شخصیتی و رفتاری میان نوجوانان بزهکار و غیر بزهکار از سال های نخست رشد قابل مشاهده است، هرچند نمود آشکار بزهکاری ممکن است در دوره های بعدی بروز یابد. این تفاوت ها در ارزیابی های معلمان و همسالان نیز منعکس می شود و در قالب شاخص هایی چون پرخاشگری، ناسازگاری، مشکلات توجه و افت تحصیلی قابل مشاهده است.

روابط خانوادگی

روابط خانوادگی در درون طبقات اجتماعی مختلف، یکی از قوی ترین پیش بین های بروز رفتارهای بزهکارانه در نوجوانان محسوب می شود. داده های پژوهشی نشان می دهد که نوع و کیفیت شیوه های انضباطی والدین—اعم از سست بودن، غیرمنطقی بودن یا افراط در سخت گیری—زمانی که با تنبیه بدنی و فقدان گفت و گو درباره رفتار نادرست همراه می گردد، احتمال گرایش نوجوان به رفتارهای انحرافی و بزهکارانه را افزایش می دهد. در همین راستا، مسئله «نظارت» نیز اهمیت ویژه ای دارد؛ ناآگاهی والدین از محل حضور نوجوان، فعالیت های روزانه و زمان بازگشت، به عنوان یک نشانه خطر، با بروز رفتارهای بزهکارانه ارتباط معنادار نشان داده است. چنین فقدان از نظارت، عملاً فرصت هایی را برای پیوند با گروه های ناسالم یا قرار گرفتن در موقعیت های پرریسک فراهم می کند و نبود کنترل رفتاری مؤثر می تواند به تداوم رفتارهای مشکل زا منجر شود.

در خانواده‌های نوجوانان بزهکار، معمولاً مجموعه‌ای از ویژگی‌های مشترک مشاهده می‌شود: فقدان مقررات روشن و قابل پیش‌بینی، ضعف در اعمال نظارت مؤثر، و کاهش قاطعیت والدین در مواجهه با رفتارهای نامطلوب. در بسیاری از این موارد، والدین فاقد راهبردهای مناسب برای مدیریت تعارض‌های خانوادگی هستند و همین موضوع باعث می‌شود اختلافات به جای حل مسئله، به چرخه‌های تنش، تهدید یا تشدید کنترل‌های نامتناسب تبدیل گردد. افزون بر این، کیفیت ارتباط عاطفی در این خانواده‌ها غالباً ضعیف است؛ انسجام خانوادگی پایین گزارش می‌شود و در برخی موارد، خصومت متقابل و حتی خشونت یا آزار مشاهده می‌گردد. همچنین شواهد نشان می‌دهد که والدین این نوجوانان معمولاً انتظارات محدودی از فرزندان خود دارند، مشارکت منظم و هدفمند در فعالیت‌های خانوادگی و تحصیلی کاهش یافته است و در برخی خانواده‌ها، زمینه‌هایی مانند مشکلات شخصی و عاطفی والدین یا وجود سابقه تعامل با نهادهای قانونی نیز به چشم می‌خورد.

مطالعات طولی بر نقش زمینه خانوادگی در تداوم و گسترش بزهکاری تأکید دارد. از جمله، سابقه بزهکاری والدین با افزایش احتمال بزهکاری در فرزندان همراه گزارش شده است. برای نمونه، درصد قابل توجهی از پسرانی که پدران دارای سابقه جنایی داشته‌اند، در مقایسه با هم‌تایانی که پدران فاقد چنین سابقه‌ای بوده‌اند، رفتارهای بزهکارانه بیشتری نشان داده‌اند. با این حال، ارتباط بزهکاری با خانواده صرفاً به «فروپاشی ظاهری» محدود نمی‌شود. پژوهش‌ها نشان می‌دهد حتی در خانواده‌هایی که از بیرون منسجم به نظر می‌رسند، اما خصومت، بی‌اعتنایی و فقدان حمایت عاطفی در آن‌ها وجود دارد، خطر بزهکاری می‌تواند بیشتر از برخی خانواده‌های تک‌والدی باشد که از حمایت عاطفی و انسجام روانی مطلوب‌تری برخوردارند. بر این اساس، کیفیت رابطه والد-فرزند و شیوه‌های تنظیم رفتار در خانواده، نقشی فراتر از وضعیت ساختاری خانواده دارد (هنری ماسن و همکاران، ۱۳۸۰).

با توجه به دیدگاه اندیشمندان و شواهد پژوهشی در زمینه بزهکاری، می‌توان نتیجه گرفت که مهم‌ترین عوامل تأثیرگذار بر بروز رفتارهای بزهکارانه را باید در روابط والدین و فرزندان جست‌وجو کرد. بر همین مبنا، حتی کوچک‌ترین اختلال در سبک‌های فرزندپروری—که به شیوه‌های خاص والدین در تربیت فردی و اجتماعی فرزندان اشاره دارد—می‌تواند بر رشد هیجانی، اجتماعی و اخلاقی نوجوان اثر منفی بگذارد و زمینه بروز رفتارهای ناسازگار یا بزهکارانه را فراهم سازد (ملکوتی و همکاران، ۱۳۹۶).

سبک‌های فرزندپروری به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های کلیدی در تربیت و پیامدهای آینده کودک شناخته می‌شوند. این سبک‌ها شامل الگوهای رفتاری و نگرش‌هایی هستند که والدین در موقعیت‌های گوناگون تعامل و نیز اعمال قدرت نسبت به فرزندان را مدیریت می‌کنند. در نتیجه، شیوه تعامل والدین با فرزندان، یک «زمینه عاطفی» ایجاد می‌کند که در آن کودک می‌آموزد چگونه احساسات خود را بشناسد، با دیگران تعامل برقرار کند و عملکرد اجتماعی خویش را در جامعه تنظیم نماید (Lyons, 2020). فرزندپروری همچنین فرایندی چندبعدی و پیچیده است که فعالیت‌های پرورشی والدین را در بر می‌گیرد و رشد شخصیت، هیجانات و مهارت‌های اجتماعی کودک را تسهیل می‌کند. اثر سبک‌های فرزندپروری غالباً بلندمدت است، زیرا هر سبک مجموعه‌ای از قواعد، الگوها و چارچوب‌های رفتاری متمایز ایجاد می‌کند که بر جنبه‌های مختلف رشد کودک اثر می‌گذارد (معراجی سعید و همکاران، ۱۴۰۳).

نخستین مطالعات تجربی در حوزه سبک‌های فرزندپروری عمدتاً بر دو محور کلیدی تمرکز داشتند: کنترل در برابر خودمختاری و پذیرش در برابر طرد؛ سپس بر پایه رویکردهای جدیدتر، ابعاد صمیمیت در برابر خصومت نیز به این چارچوب افزوده شد. در ادامه، بامریند (۱۹۶۷) و پس از آن مک‌کوبی و مارتین (۱۹۸۳) با ارائه یک مدل نظری جامع‌تر، چهار سبک

اصلی فرزندپروری را صورت بندی کردند. این سبکها بر اساس دو بُعد بنیادی دسته بندی می شوند: پاسخ گویی و صمیمیت والدین از یک سو و کنترل و مطالبه گری والدین از سوی دیگر. کنترل والدین به میزان نظم، قانون گذاری و قاطعیت در رفتار تربیتی اشاره دارد، در حالی که صمیمیت والدین به پذیرش، حمایت عاطفی و مسئولیت پذیری والدین در برابر رفتارهای فرزندان مرتبط است (افشانی و همکاران، ۱۴۰۳).

در مجموع، سبکهای فرزندپروری سازوکاری چندلایه و پیچیده به شمار می روند که به مجموعه ای از الگوهای ارزشی، عملکردها، شیوهها و رفتارهای کلامی و غیرکلامی والدین اطلاق می شود و می تواند ماهیت تعامل کودک و والدین را در موقعیت های گوناگون مشخص نماید (Fonseca et al., ۲۰۲۰).

سبک های فرزندپروری

سبکهای فرزندپروری، به عنوان یکی از مهم ترین عوامل مؤثر بر تحول و پایداری مشکلات رفتاری در فرزندان، نقش بنیادینی ایفا می کنند. این سبکها، که الگوهای استاندارد و نسبتاً ثابتی از تربیت فرزند محسوب می شوند، از طریق مجموعه آداب و پاسخهای مشخص والدین به رفتارهای کودکان و نوجوانان تعریف می گردند. سبکهای فرزندپروری، بازتابی از مجموعه نگرشها و انتظارات والدین نسبت به فرزندان است که در تعاملات روزمره با آنان بیان شده و فضای هیجانی حاکم بر خانواده را شکل می دهد، و در نهایت نحوه بروز رفتارهای والدین را تحت تأثیر قرار می دهد (امیرنیا و همکاران، ۱۴۰۳).

اولین گامهای علمی در جهت دسته بندی این سبکها، با کارهای بامریند (۱۹۶۷) برداشته شد. او با معرفی سه سبک اصلی فرزندپروری - شامل سبک مقتدرانه، سبک مستبدانه، و سبک سهل گیرانه - شرایط را برای انجام تحقیقات گسترده در حوزه آسیب شناسی روانی و روابط والد-فرزندی فراهم نمود. این طبقه بندی اولیه، به عنوان مبنایی برای مطالعات بعدی قرار گرفت و درک عمیق تری از پیامدهای روانی-اجتماعی سبکهای تربیتی را ممکن ساخت. به طور کلی، نوع سبک فرزندپروری به نگرش و رفتار نسبتاً پایداری اطلاق می شود که والدین در طول فرآیند تربیت فرزندان خود نشان می دهند و این نگرشها و رفتارها، در چارچوب دو بعد کلیدی «کنترل/مطالبه گری» و «پاسخ دهی/حمایت عاطفی» قابل تحلیل و بررسی هستند (Steinberg & Darling, ۱۹۹۳).

۱. سبک فرزندپروری مقتدرانه :

این سبک فرزندپروری با ترکیبی متعادل و مؤثر از سطوح بالا در «کنترل و مطالبه گری مناسب» و «پاسخ دهی و حمایت عاطفی بالا» مشخص می شود. والدین با این سبک، ضمن ابراز محبت عمیق، پذیرش بی قید و شرط و حمایت عاطفی از فرزندان، محدودیتها و قواعد روشنی را متناسب با سن، تواناییها و مراحل رشد آنان تعیین می کنند. این والدین به طور فعال از راهبردهای تقویت مثبت برای هدایت رفتار فرزندان بهره می برند و در صورت لزوم، از شیوههای انضباطی ملایم، منطقی و مبتنی بر توضیح استفاده می کنند. در خانوادههایی که سبک مقتدرانه حاکم است، ارتباط دوسویه، گفت و گوی صریح و تشویق به بیان دیدگاهها نقش اساسی ایفا می کند و فرزندان فرصت مغتنمی برای بیان نظرات و مشارکت در

تصمیم‌گیری‌های متناسب با سطح رشد خود دارند. والدین مقتدر، ضمن داشتن انعطاف‌پذیری لازم، انتظاراتی معقول و واقع‌بینانه از فرزندان خود دارند و به طور مستمر، مسئولیت‌پذیری را متناسب با توانمندی‌های آنان تقویت می‌کنند. این شیوه فرزندپروری به طور گسترده‌ای با پیامدهای مثبت در رشد فرزندان، از جمله رشد چشمگیر خودکنترلی، استقلال فردی، عزت‌نفس بالا، مهارت‌های اجتماعی قوی و شکل‌گیری رفتارهای پخته و سازگارانه همراه است.

۲. سبک فرزندپروری مستبدانه :

در نقطه مقابل، سبک فرزندپروری مستبدانه با سطوح بالای «کنترل و مطالبه‌گری» و سطوح پایین «پاسخ‌دهی و حمایت عاطفی» شناخته می‌شود. در این شیوه، والدین بر اطاعت بی‌چون‌وچرای فرزندان از قوانین و دستورات تأکید ورزیده و معمولاً ارتباطی یک‌سویه و از بالا به پایین را با آنان برقرار می‌کنند. اعمال محدودیت‌های سخت‌گیرانه، قانون‌گذاری‌های خشک و انعطاف‌ناپذیر، و استفاده مکرر از تنبیه - به‌ویژه تنبیه‌های بدنی یا کلامی شدید - از ویژگی‌های رایج این سبک تربیتی است. در خانواده‌های مستبدانه، فرصت اندکی برای گفت‌وگو، ابراز نظر آزادانه و مشارکت فرزندان در تصمیم‌گیری‌های مربوط به خودشان فراهم می‌شود و استقلال فردی آنان به‌طور قابل‌توجهی محدود می‌گردد. پژوهش‌های متعدد نشان می‌دهد که این شیوه فرزندپروری با پیامدهای منفی قابل‌توجهی همراه است، از جمله کاهش عزت‌نفس، افزایش سطح اضطراب، بروز پرخاشگری، ضعف در مهارت‌های اجتماعی و افزایش احتمال بروز رفتارهای ناسازگارانه و بزهکارانه در دوران نوجوانی.

۳. سبک فرزندپروری سهل‌گیرانه :

سبک فرزندپروری سهل‌گیرانه با سطوح پایین در «کنترل و مطالبه‌گری» و در مقابل، سطوح بالای «پاسخ‌دهی و حمایت عاطفی» شناخته می‌شود. در این شیوه، والدین گرچه روابط عاطفی گرم، صمیمی و پذیرنده‌ای با فرزندان خود دارند، اما در تعیین قواعد، انتظارات و اعمال نظارت کافی بر رفتار آنان سستی می‌کنند. در نتیجه، فرزندان آزادی عمل گسترده‌ای در انتخاب و انجام رفتارها دارند و با محدودیت‌های مشخص یا پیامدهای منطقی رفتارهای خود کمتر مواجه می‌شوند. در خانواده‌های سهل‌گیر، مقوله مسئولیت‌پذیری و خودکنترلی به طور نظام‌مند تقویت نمی‌شود و این امر مانع از درونی‌سازی هنجارها و قواعد اجتماعی می‌گردد. شواهد پژوهشی نشان می‌دهد که این سبک فرزندپروری با پیامدهایی نظیر ضعف در خودنظم‌دهی، مشکلات رفتاری متعدد، افزایش پرخاشگری، عملکرد تحصیلی پایین و گرایش به رفتارهای ضداجتماعی و بزهکارانه در دوران نوجوانی مرتبط است. (احمدی و همکاران، ۱۴۰۲).

ویژگی های والدین و پیامدهای هر سبک فرزندپروری

بر اساس نظریه پرداختی بامریند، سبک های فرزندپروری که والدین اتخاذ می کنند، بازتابی از باورها، نگرش ها، فعالیت ها و اقدامات بنیادین آن هاست که در نهایت در قالب الگوهای خانوادگی پایدار و مشخص نمود پیدا می کند (Ajoku, ۲۰۲۳). درک این الگوها، پیامدهای بالقوه آن ها بر رشد و رفتار فرزندان، و همچنین شناخت عوامل زمینه ساز یا پیشایندهای که منجر به شکل گیری این سبک ها می شوند، از اهمیت بسزایی برخوردار است.

در میان سبک های اصلی فرزندپروری، «سبک مستبدانه» با ویژگی «تقاضای بالا» و «پاسخ دهی پایین» والدین شناخته می شود. این بدان معناست که والدین در این سبک، انتظارات و قواعد سخت گیرانه ای را بر فرزندان خود اعمال می کنند، اما در مقابل، توجه چندانی به نیازهای هیجانی، عاطفی و رشدی آن ها نشان نمی دهند. پیامدهای این رویکرد غالباً در فرزندان به صورت افزایش مشکلات رفتاری، بروز رفتارهای پرخاشگرانه، کاهش اعتماد به نفس و افزایش گرایش به رفتارهای بزهکارانه ظاهر می شود. در نقطه مقابل، «سبک فرزندپروری مقتدرانه» قرار دارد که با ترکیبی متعادل از «مهارگری مناسب» (شامل تعیین حدود و انتظارات روشن) و «حمایت عاطفی بالا» مشخص می شود. این شیوه تربیتی، با فراهم آوردن زمینه ای امن و حمایتی، به فرزندان کمک می کند تا استقلال فردی خود را توسعه دهند، ارتباطات دوسویه و سالمی برقرار کنند و به سازگاری اجتماعی مطلوب دست یابند. در نتیجه، این سبک با کاهش رفتارهای ناسازگارانه و بزهکارانه در فرزندان مرتبط است. «سبک سهل گیرانه» نیز که با «تقاضای کم» و «پاسخ دهی بالای» والدین و انتظارات محدود از فرزندان همراه است، گرچه ممکن است سرشار از محبت ظاهری باشد، اما فقدان ساختار و نظارت کافی را به دنبال دارد. پیامدهای این سبک غالباً در قالب پرخاشگری، رفتارهای ضداجتماعی، ضعف عملکرد تحصیلی و مشکلات رفتاری آشکار در فرزندان نمود پیدا می کند (رفاهی و طاهری، ۱۳۹۸).

پژوهش های متعدد و گسترده ای در حوزه روانشناسی و جرم شناسی، بر وجود رابطه ای معنادار میان الگوهای مختلف فرزندپروری والدین و گرایش نوجوانان به سمت بزهکاری تأکید دارند. در همین راستا، فضایی، فرشته مقدم و یعقوبی (۱۳۹۴) در مطالعه ای با عنوان «بررسی تأثیر تربیت خانوادگی در وقوع جرم و بزهکاری و تعیین سبک تربیتی غالب در میان نوجوانان بزهکار»، به روشنی نشان دادند که شیوه های تربیتی والدین و محیط خانواده، نقش بسزایی در وقوع جرم و بزهکاری فرزندان ایفا می کند. یافته های کلیدی این پژوهش حاکی از آن بود که سبک سهل انگارانه، بیشترین احتمال گرایش نوجوانان را به سمت فعالیت های مجرمانه افزایش می دهد، در حالی که سبک مقتدرانه، کمترین زمینه را برای گرایش به جرم فراهم می آورد.

در همین راستا، الهیاری و یاقوتی (۱۳۹۶) نیز در پژوهش خود با عنوان «بررسی رابطه بین شیوه های تربیتی والدین با بزهکاری در نوجوانان کانون اصلاح و تربیت»، به این نتیجه قطعی رسیدند که رابطه ای معنادار بین شیوه های تربیتی والدین و بروز بزهکاری در نوجوانان وجود دارد. همچنین، پژوهش حسینی دولت آبادی و همکارانش (۱۳۹۲) با عنوان «رابطه بین سبک های فرزندپروری، خودکارآمدی و نگرش به بزهکاری در دانش آموزان دبیرستانی»، یافته های مشابهی را گزارش کرد و به دست آورد که بین نوع سبک فرزندپروری والدین و نگرش دانش آموزان نسبت به بزهکاری، رابطه معناداری برقرار است. هادی کافی (۱۳۹۳) نیز در مطالعه ای که به بررسی رابطه شیوه های فرزندپروری، وضعیت اجتماعی-اقتصادی و نظارت والدین با نگرش به بزهکاری در نوجوانان مقطع متوسطه پرداخته بود، به این نتیجه رسید که بین شیوه های فرزندپروری والدین، میزان نظارت والدین و شکل گیری نگرش به بزهکاری در نوجوانان، رابطه معناداری وجود دارد. علاوه بر این، عطادخت و

همکاران (۱۳۹۳) در پژوهشی که به بررسی نقش سبک‌های فرزندپروری مادران در پیش‌بینی نگرش مثبت و منفی نوجوانان پسر به بزهکاری پرداخته بود، نشان دادند که سبک فرزندپروری والدین به طور کلی با نگرش مثبت و منفی نوجوانان نسبت به بزهکاری، رابطه معناداری را دارا است. این یافته‌های پژوهشی به طور کلی بر اهمیت حیاتی شیوه‌های تربیتی والدین در شکل‌دهی به رفتار و نگرش‌های نوجوانان، به ویژه در زمینه پیشگیری از بزهکاری، تأکید می‌ورزند.

پژوهش‌های علمی متعددی به بررسی رابطه بین محیط خانواده و گرایش نوجوانان به رفتارهای بزهکارانه پرداخته‌اند. در این راستا، کسیدی (۲۰۱۱) در مطالعات خود که با هدف بررسی نقش محیط و شرایط خانوادگی بر پریشانی روانی و بزهکاری نوجوانان صورت گرفت، به این نتیجه رسید که محیط خانواده و نحوه تربیت والدین، تأثیر بسزایی در میزان گرایش نوجوانان به سمت بزهکاری دارد. به طور مشابه، گائو و همکاران (۲۰۱۳) نیز در مطالعه‌ای که به بررسی تأثیر تعدیل‌کننده عملکرد خانواده بر وابستگی انحرافی و بزهکاری نوجوانان در جامعه چین پرداختند، نشان دادند که عملکرد کلی خانواده، تأثیر معناداری بر بروز رفتارهای بزهکارانه در این گروه سنی دارد. همچنین، اتیم و ایگودی (۲۰۱۳) در پژوهش خود به این نکته اشاره کردند که وضعیت اجتماعی و اقتصادی خانواده، یکی از عوامل بسیار مهم و اثرگذار در گرایش دانش‌آموزان به سمت رفتارهای بزهکارانه محسوب می‌شود.

نکته قابل توجه در بسیاری از تحقیقات پیشین، تمرکز بیشتر بر جنبه توصیفی مسئله به جای جنبه تحلیلی آن است. برخی از این تحقیقات، جامعه آماری محدودی را مورد بررسی قرار داده‌اند، برای مثال، مطالعاتی که صرفاً بر روی دانش‌آموزان یک مدرسه خاص یا حتی یک پایه تحصیلی مشخص انجام شده‌اند. این محدودیت در حجم و گستردگی جامعه آماری، تعمیم‌پذیری یافته‌ها را با چالش مواجه می‌سازد. در مقابل، هنوز تحقیق جامع و کاملی که به صورت علمی و با روشمند، این مسئله پیچیده را در یک جامعه آماری گسترده و متنوع مورد بررسی قرار داده باشد، به طور کامل انجام نپذیرفته است.

«شیوه فرزندپروری» به عنوان یکی از عوامل تعیین‌کننده و کلیدی در فرآیند رشد و سلامت روانی فرزندان شناخته می‌شود و نقش مهمی در آسیب‌شناسی روانی و رشد همه‌جانبه کودکان و نوجوانان ایفا می‌کند. بامریند، نظریه‌پرداز برجسته در این حوزه، بر اساس دو بعد مهم «کنترل والدینی» (میزان نظارت و تعیین حد و مرز) و «صمیمیت و پاسخگویی والدینی» (میزان گرمی، حمایت و درک متقابل)، سه سبک اصلی فرزندپروری را معرفی کرده است: سبک مستبدانه، سبک مقتدرانه و سبک سهل‌گیرانه. پژوهش‌های گسترده‌ای که بر روی این سه سبک انجام شده است، نشان می‌دهند که هر یک از این سبک‌ها می‌توانند پیامدهای مثبت و منفی متفاوتی را در رشد و رفتار کودکان افزایش یا کاهش دهند.

سبک فرزندپروری مستبدانه معمولاً با تعاملاتی سرد و خشک همراه است و با سطوح بالای کنترل و سخت‌گیری والدین بر فرزندان مشخص می‌شود. این سبک با ویژگی‌هایی چون مهارگری شدید، جدیت بالا در برقراری نظم، انضباط بی‌ثبات و سخت‌گیرانه، و سطوح نسبتاً پایینی از صمیمیت عاطفی همراه است. پیامدهای رفتاری منفی ناشی از این سبک، شامل اختلالات برون‌ساز (مانند پرخاشگری و رفتارهای ضد اجتماعی) و درون‌ساز (مانند اضطراب و افسردگی) و همچنین سطوح پایین‌تر در تنظیم و ابراز هیجانات است.

در مقابل، سبک فرزندپروری مقتدرانه، با ترکیبی متعادل از مهارگری مناسب (تعیین انتظارات روشن و حدود مشخص) و حمایت عاطفی بالا شناخته می‌شود. والدین در این سبک، ضمن برقراری کنترل و پاسخگویی به نیازهای فرزندان، رابطه‌ای گرم، صمیمی و مبتنی بر احترام متقابل را حفظ می‌کنند. این سبک تربیتی با پیامدهای تحولی مثبت متعددی مانند افزایش

اعتماد به نفس و اتکا به خود، کاهش چشمگیر انحرافات رفتاری و بزهکاری، و بهبود کیفیت روابط با همسالان و جامعه همراه است.

اما در سبک فرزندپروری سهل گیرانه، والدین انتظارات بسیار کمی از فرزندان خود دارند و هیچگونه کنترل یا پاسخگویی مؤثری نسبت به اعمال و رفتارهای آنها اعمال نمی کنند. این شیوه با کمبود مهارگری والدینی و بی تفاوتی نسبی در قبال اعمال فرزندان مشخص می شود. این سبک نیز با افزایش احتمال بزهکاری و پر خاشگری در نوجوانان ارتباط دارد، که این امر عمدتاً ناشی از عدم وجود نظارت کافی والدین و بی تفاوتی آنها در این شیوه تربیتی است (رادمهر و حیدریانی، ۱۳۹۸).

نتایج حاصل از مرور پژوهش های داخلی و خارجی در این مطالعه، بر وجود رابطه ای معنادار بین سبک های فرزندپروری والدین و گرایش نوجوانان به بزهکاری تأکید دارند. یافته ها نشان می دهند که شیوه های تربیتی والدین، که شامل عواملی نظیر میزان نظارت والدینی، نوع کنترل اعمال شده، کیفیت تعامل والد-فرزند و نگرش نوجوانان نسبت به هنجارهای اجتماعی می شود، ارتباط تنگاتنگی با رفتارهای انحرافی یا مطلوب در نوجوانان دارد. در اکثر مطالعات، سبک فرزندپروری مقتدرانه به عنوان سبکی که با پیامدهای رفتاری مطلوب تر و نگرش منفی تر نسبت به بزهکاری همراه است، معرفی شده است. در مقابل، سبک های مستبدانه و سهل گیرانه، اغلب با نگرش مثبت تر به بزهکاری و فراوانی بالاتر رفتارهای انحرافی در نوجوانان مرتبط بوده اند. در مجموع، شواهد پژوهشی به طور قاطع تأیید می کنند که سبک های فرزندپروری یکی از مهم ترین و تأثیرگذارترین متغیرهای خانوادگی هستند که در بروز یا کاهش رفتارهای بزهکارانه نوجوانان، نقشی حیاتی ایفا می کنند.

منابع

- ۱- احدی، حسن، جمهری، فرهادی، ۱۴۰۰، روانشناسی رشد: نوجوانی و بزرگسالی (جوانی، میانسالی، پیری)، چاپ سیزدهم، قم، انتشارات آینده درخشان
- ۲- افشانی، مسعود، کسایی اصفهانی، عبدالرحیم، زهرکار، کیانوش، نقش واسطه‌ای استفاده از شبکه‌های اجتماعی در رابطه بین سبک‌های فرزندپروری مقتدرانه و سهل‌گیرانه با اهمال‌کاری تحصیلی در دانش‌آموزان دوره متوسطه اول، فصلنامه پژوهش در سلامت روانشناختی، سال هجدهم، شماره یک، بهار ۱۴۰۳، ۴۵-۵۸
- ۳- امیرنیا، الهه، محمدی پور، محمد، علیزاده موسی، سید ابراهیم، ارائه مدل گرایش به اعتیاد دانشجویان بر اساس سبک‌های فرزندپروری با نقش میانجی‌گری خودتنظیمی هیجانی، فصلنامه پژوهش‌های نوین روانشناختی، دوره ۱۹، شماره ۷۳، بهار ۱۴۰۳، ۱۸۲-۱۹۲
- ۴- احمدی، شادی، حیدریان، جلال، احمدی، شایسته، سبک‌های فرزندپروری در قابوس نامه بر اساس نظریه دیانا بامریند، فصلنامه مطالعات علوم اسلامی انسانی، دوره ۹، شماره ۳۳، بهار ۱۴۰۲، ۳۸-۴۶
- ۵- ریگی کوهه، موسی، مهدی نژاد ولی، شیرازی، محمود، تاثیر توانمندی براساس مهارت‌های زندگی بر کاهش اضطراب اجتماعی در میان نوجوانان استفاده کننده از شبکه‌های اجتماعی، فصلنامه سبک زندگی با محوریت سلامت، دوره ۴، شماره ۴، زمستان ۱۳۹۹، ۱۶-۲۲
- ۶- رادمهر، فرناز، حیدریان، لیلا، تبیین نگرش به بزهکاری در نوجوانان براساس سبک‌های فرزندپروری، فصلنامه پژوهش‌های اطلاعاتی و جنایی، سال چهاردهم، شماره سوم، پاییز ۱۳۹۸، ۲۹-۵۲
- ۷- رفاهی، ژاله، طاهری، محمد، پیش‌بینی سبک‌های فرزندپروری مادران بر اساس طرحواره‌های اولیه و سبک‌های دلبستگی آنان، فصلنامه زن و جامعه، سال دهم، شماره اول، بهار ۱۳۹۸، ۱۶۷-۱۹۶
- ۸- لطفی، اسما، پیشگیری از بزهکاری اطفال و نوجوانان در حقوق ایران. مجله پژوهش و مطالعات علوم اسلامی، سال چهارم، شماره ۳۹، پاییز ۱۴۰۱، ۴۴-۵۵
- ۹- مرادی کلارده، پریسا، بشرپور، سجاد، پیش‌بینی کنترل خشم و نگرش مثبت به بزهکاری با توجه به مولفه‌های الگوی ترکیبی سرشت‌های عاطفی-هیجانی در دانش‌آموزان دوره دوم متوسطه، فصلنامه دانش و پژوهش در روانشناسی کاربردی، دوره ۲۳، شماره ۴، زمستان ۱۴۰۱، ۸۴-۹۵
- ۱۰- هنری ماسن، پاول، کیگان، جروم، هوستون، آلتاکارول، کانجر، جان جین وی، ۱۳۸۰، رشد و شخصیت کودک، چاپ اول، مترجم مهشید یاسایی، تهران، انتشارات مرکز کتاب ماد
- ۱۱- Ajoku, Chioma. (۲۰۲۳). Navigating adolescent depression and anxiety in the context of parenting plan evaluations. *Family Court Review*, ۶۱(۳), ۴۸۳-۴۸۹.
- ۱۲- Darling, Nancy, Steinberg, Laurence (۱۹۹۳). Parenting style as context: An integrative model. *Psychological Bulletin*, ۱۱۳(۳): ۴۸۷-۴۹۶
- ۱۳- Fonseca A, Moreira H, Cannavaro MC. (۲۰۲۰). Uncovering the links between parenting stress and parenting styles: The role of psychological flexibility within parenting and global psychological flexibility. *Journal of Contextual Behavioral Science*, ۱۸, ۵۹-۶۷.
- ۱۴- Jones, Melissa., Shurtliff, Tacey M, & Gerlinger, Julie. (۲۰۲۲). Racial differences in the effects of early adverse childhood experiences on adolescent delinquency: The role of middle childhood mechanisms. *Journal of Criminal Justice*, ۵۲(۱۱), ۱۹۷-۱۲۰
- ۱۵- Lyons, L. K. (۲۰۲۰). "What Makes 'Em Tick?'" The Impact of Parenting Style and Parent-Initiated Motivational Climate on Student Athletes' Motivation Orientation in the Context of Intercollegiate Athletics (Doctoral dissertation, Utah State University)

